آموزش عقاید آیت الله مصباح یزدی

درس پنجاه‌وپنجم

رابطه متقابل ايمان و عمل – آیت الله مصباح

آموزش عقائد – درس 55

﴿ صفحه 511 ﴾

مقدمه

دانستيم كه عامل اصلي در سعادت و شقاوت ابدي، ايمان و كفر است و ايمان پايدار، سعادت جاوداني را تضمين مي‌كند؛ هرچند ارتكاب گناهان، موجب عذاب‌هاي محدودي شود، و از سوي ديگر، كفر پايدار، موجب شقاوت ابدي مي‌شود و با وجود آن، هيچ كار نيكي سبب سعادت اخروي نمي‌شود.

ضمناً اشاره كرديم كه ايمان و كفر، قابل شدت و ضعف مي‌باشد و ممكن است تراكم گناهان بزرگ به سلب ايمان بينجامد. همچنين انجام كارهاي نيك، ريشة كفر را ضعيف مي‌كند و ممكن است زمينة ايمان را فراهم سازد.

از اينجا اهميت سؤال درباره رابطه بين ايمان و عمل، روشن مي‌شود و در اين درس به توضيح پاسخ آن مي‌پردازيم.

رابطه ايمان با عمل

از بيان گذشته روشن شد كه ايمان، حالتي است رواني كه از دانش و گرايش، مايه مي‌گيرد و لازمه‌اش اين است كه شخص باايمان، تصميم اجمالي بر عمل كردن به لوازم چيزي كه به آن ايمان دارد، بگيرد.

بنابراين كسي كه آگاه به حقيقتي است، ولي تصميم دارد كه هيچ‌گاه به هيچ‌يك از لوازم آن عمل نكند، ايمان به آن نخواهد داشت و حتي اگر ترديد داشته باشد كه به آنها عمل كند يا نكند، باز هم هنوز ايمان نياورده است. قرآن كريم مي‌فرمايد: قالَتِ الْأَعْرابُ

﴿ صفحه 512 ﴾

آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤمِنُوا وَلكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَلَمّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِي قُلُوبِكُمْ؛(1) «[گروهي از] اعراب [بياباني به پيامبر اكرم] گفتند: ما ايمان آورديم. بگو: شما ايمان نداريد، ولي بگوييد اسلام آورديم، و هنوز ايمان در دل‌هايتان وارد نشده است».

اما ايمان واقعي هم مراتبي دارد و چنان نيست كه هر مرتبه‌اي از آن، ملازم به انجام همه وظايف مربوطه باشد و ممكن است هيجانات شهوي يا غضبي، شخص ضعيف‌الايمان را به عصيان بكشاند، ولي نه به‌گونه‌اي‌كه تصميم بر عصيان دائم و مخالفت با همه لوازم ايمانش بگيرد. البته هر قدر، ايمان قوي‌تر و كامل‌تر باشد، تأثير بيشتري در انجام اعمال مناسب با آن خواهد داشت.

حاصل آنكه ايمان ذاتاً اقتضاي عمل كردن به لوازم آن را دارد و مقدار همين تأثير اقتضایي هم بستگي به شدت و ضعف آن دارد، و در نهايت، اراده و تصميم شخص است كه انجام يا ترك كاري را متعين مي‌سازد.

رابطه عمل با ايمان

عمل اختياري يا شايسته و همسوي با ايمان است و يا ناشايسته و مخالف با جهت آن. در صورت اول، ايمان را تقويت و دل را نوراني‌تر مي‌سازد و در صورت دوم، موجب ضعف ايمان و ظلماني شدن قلب مي‌شود. بنابراين، اعمال صالحه‌اي كه از شخص مؤمن صادر مي‌شود، درعين‌حال كه از ايمانش مايه مي‌گيرد، به نوبة خود بر قوت و ثَبات ايمان مي‌افزايد و زمينة كارهاي نيك ديگري را فراهم مي‌سازد. مي‌توان تأثير عمل نيك در تكامل ايمان را از اين آیه شريفه استظهار كرد: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصّالِحُ يَرْفَعُهُ؛(2) «سخن [و اعتقاد] خوب به‌سوي خدا صعود مي‌كند و عمل صالح، آن را رفعت مي‌بخشد».(3)

1. حجرات (49)، 14.

2. فاطر (35)، 10.

3. بنا بر اينكه ضمير فاعلى به «الْعَمَلُ الصّالِح» و ضمير مفعولى به «الْكَلِمُ الطَّيِّب» عود كند.

﴿ صفحه 513 ﴾

همچنين در آيات متعددي از زياد شدن ايمان و نور و هدايت نيكوكاران ياد شده است.(1)

از سوي ديگر، در‌صورتي‌كه انگيزه‌هايي مخالف با مقتضاي ايمان، پديد آمد و موجب انجام كارهاي ناشايسته‌اي شد و قوت ايمان شخص به حدي نبود كه مانع از بروز و صدور آنها شود، ايمان وي رو به ضعف مي‌نهد و زمينه براي تكرار گناه، آماده مي‌شود و اگر اين روند همچنان ادامه يابد، به ارتكاب گناهان بزرگ‌تر و تكرار آنها مي‌انجامد و سرانجام اصل ايمان را تهديد به زوال مي‌كند و (العياذ باللّه) آن را تبديل به كفر و نفاق مي‌سازد.

قرآن كريم درباره كساني كه كارشان به نفاق كشيده شده، مي‌فرمايد: فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلي يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا اللّهَ ما وَعَدُوهُ وَبِما كانُوا يَكْذِبُونَ؛(2) «به دنبال اينكه با خدا خلف وعده كردند و دروغ مي‌گفتند، نفاقي را در دل‌هايشان پديد آورد تا روزي كه او را ملاقات كنند».

نيز مي‌فرمايد: ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ أَساؤا السُّواي أَنْ كَذَّبُوا بِاياتِ اللّهِ وَكانُوا بِها يَسْتَهْزِؤن؛(3)«آن‌گاه عاقبت كساني كه بدترين گناهان را مرتكب شدند، اين بود كه آيات الهي را تكذيب كرده، آنها را مورد استهزا قرار مي‌دادند». همچنين در آيات متعددي از افزايش كفر و ظلمت و قساوت گنهكاران ياد شده است.(4)

نتيجه

با توجه به روابط متقابل ايمان و عمل و نقش آنها در سعادت انسان، مي‌توان حيات

1. ر.ك: آل عمران (3)، 173؛ انفال (8)، 2؛ توبه (9)، 124؛ كهف (18)، 13؛ مريم (19)، 76؛ احزاب (33)، 22؛ محمد (47)، 17؛ مدثر (74)، 31.

2. توبه (9)، 77.

3. روم (30)، 10.

4. ر. ك: بقره (2)، 10؛ آل عمران (3)، 90؛ نساء (4)، 137؛ مائده (5)، 68؛ توبه (9)، 37؛ اسراء (17)، 60 و 82؛ صف (61)، 5؛ نوح (71)، 24.

﴿ صفحه 514 ﴾

سعادتمندانه را به درختي تشبيه كرد(1) كه ايمان به خداي يگانه و به فرستادگان و پيام‌هاي او و به روز پاداش و كيفر الهي، ريشه‌هاي آن را تشكيل مي‌دهد، و تنه‌اش همان تصميم اجمالي و بسيط بر عمل كردن به لوازم ايمان است كه بدون واسطه، از آن مي‌رويد، و شاخ و برگ‌هاي آن عبارت است از اعمال شايسته‌اي كه از ريشة ايمان، مايه مي‌گيرند و ميوة آن، سعادت ابدي خواهد بود. اگر ريشه نباشد، تنه و شاخ و برگي پديد نمي‌آيد و ميوه‌اي هم به بار نخواهد آورد.

ولي چنان نيست كه وجود ريشه هميشه ملازم با شاخ و برگ مناسب و دادن ميوة مطلوب باشد، بلكه گاهي در اثر نامساعد بودن شرايط محيط و بروز آفات گوناگون، شاخ و برگ لازم نمي‌رويد و نه‌تنها ميوة مطلوب را به بار نمي‌آورد، كه گاهي به خشكيدن درخت نيز منجر مي‌شود.

همچنين ممكن است در اثر پيوندهايي كه به شاخه و تنه و حتي به ريشة درخت زده مي‌شود، آثار ديگري از آن، ظاهر گردد و احياناً به تبديل آن به درخت ديگري منتهي شود، و اين همان تبديل ايمان به كفر (ارتداد) است.

حاصل آنكه ايمان به امور يادشده، عامل اصلي سعادت انسان است. ولي تأثير كامل اين عامل، مشروط به جذب مواد غذايي لازم از راه اعمال صالحه، و دفع آفات و مواد زيان‌بار به‌وسیله اجتناب از گناهان است. ترك واجبات و ارتكاب محرمات، ريشة ايمان را ضعيف مي‌كند و گاهي به خشكيدن آن منتهي مي‌شود؛ چنانكه پيوند عقايد نادرست، موجب دگرگوني ماهيت آن مي‌گردد.